

عوامل چند در ناکامی دیموکراسی سلطنتی افغانستان! (قسمت چهارم)

در نتیجه، وقتی بازی های سیاسی در پارلمان، دو مجلسه در افغانستان، طی مدت زمان آخرین سالهای سلطنت، در دست منتقدین و نمایندگان قشرهای متوسط شهری افتاد، که حتی از وجود نمایندگان «ردیکال» «چپ» و «راست»، ممکن فارغ نبوده باشد، که طبیعتاً با اصول «دیموکراسی» هم مواضع صادقانه نمی داشته اند، هر روز موانع بی شماری را هم ایجاد می نموده اند. دیموکراسی در جوامع نهایت عقب مانده و محتاج با افراط و تفریط بزرگ در مناسبات بدست آوردن احتیاجات حیاتی، تقریباً غیر ممکن بنظر می رسد. پس از نوع «مساوات» در کمون اولیه و جوامع قبل از موجودیت حاکمیت های دولتی، هنوز «دیکتاتوری» بمعنی اصلی کلمه وجود نداشته است. اصطلاح «دیموکراسی» در تاریخ بشر ریشه دیرینه داشته ولی حاکمیت بر اساس اصول آن در همه جا و همه وقت حکمفرما نبوده است. در افغانستان هم، زمانیکه نحوه حکومتداری در رژیم سلطنتی اخیر، تغییر شکل میدهد، «حلقات چپگرا»، بنوبه خود تبلیغات سیستم های «جبهه یی» را بزبان می آورده اند، ولی در خفاء از ساختار «طبقاتی» نام میبردند. تلاش های مخفی سازمانی برای احراز قدرت و کرسی، خود حالت غیر نورمال روانی را بمیان می آورد.

مخالفین سیستم به رژیم سلطنتی، بمفهوم اصلی کلمه، بمفهوم سلطنت یا پادشاهی نمی نگریستند، بلکه طرح های خاندانی هم در کردار روزمره و تبلیغات رهبران آنها کم شنیده نمی شد. طرح های علنی «تریند» های طرفدار سیستم های نمونوی خارجی، طبق دلخواه، با مفاهیم خاص یاد میشده اند. اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» یا «دیموکراسی خلقی» بجای «دیموکراسی ملی» در درون «جریان مشخص آنها»، مباحث گرم بوده است، که هیچکدام بشمول آنها نیکه، همچنان «شریعت اسلامی» را بمثابة «بدیل» در برابر «دیموکراسی» بر قرار میخواستند، با مفاهیم اصلی و عام «دیموکراسی»، وجوه کامل مشترک نداشته اند. حتی «اصول مرکزیت دیموکراتیک» در عده ای از سازمانهای «چپ»، که با «استفاده سوء» از اعتماد و وفاداری اعضا، گاهی «مرکزیت» را به ادعا های «حفظ مصئونیت» سازمانی، به نفع حلقه «محدود رهبری» عملی می نمودند، یک نسل معینی از نیروهای علاقمند به تحول و ترقی، را به بیراهه کشانیده، جای رشد فکر و عمل آزاد را، اطاعت از اوامر و مراعات از «دسپلین» تیپ نظامی، روش مضر را در جامعه پیاده ساختند، که عواقب انحرافی آن، خیلی سنگین بوده است.

در حقیقت امر «دیموکراسی» اعلان شده، بستر آرام و راه رشد خود را نیافت. آنها نیکه آنرا طرح نموده بودند، تشکل ضعیف داشته، در همان نطفه، حوادث نا گوار آنرا نا مراد ساخت، مهمترین و با ثبات ترین پایه ها را، نیرومندی اقتصادی تشکیل داده میتوانست. بعضاً ممکن راه های ساده تحلیل را با کاپی استدلال ها از جوامع دیگر در پیش میگررفته اند. افغانستان میتوانست، با رشد زراعت و مالداری و «توریزم» بطور مثال، به موقف اقتصادی خودکفا و سعادت مند دست یابد، بدون آنکه صنایع ثقیل داشته باشد، بشرط آنکه با سازماندهی و سایل «مدرن»، محصولات زمان پر حاصل را، بطور ذخیره برای روز های دشوار خود سازمان داده میتوانست، یعنی «فساد اداری» را ریشه کن میکرد.

بدین معنی، که در «دیموکراسی مبتنی بر اصول انتخابات آزاد و سری»، اراده فرد مستقل، آگاه و شعوری و متمدن، در پروسه تسلیمدهی قدرت سیاسی و رهبری به نماینده، نقش اساسی ایفاء نموده میتوانست. طرح «جبهه متحد ملی» که در قرن بیست، بخصوص پس از سقوط و یا تغییر شکل نظام های استعماری، در تحت نفوذ محسوس، فضای جنگ «سرد»، بین دو سیستم متخاصم، به اصطلاحات «مود» روز شنیده میشد، بمثابة کلمات «کلیشه یی» و فریبنده از آب برآمد. اینگونه جبهات فقط یکنوع جمع حسابی از واحد های اجتماعی - سیاسی، که در عمل اکثراً وجود و تشکل سطحی داشته، اما در هیچ جای دوام و مسیر انکشاف بنیادی نداشته اند، فقط باز هم بمثابة توسعه کمی از «موقف طبقاتی» در یک وقت محدود، هدف بوده است.

چنین اصطلاحات و یا تشکل ها از عراق، یمن، سوریه و غیره بطور نمونه شنیده میشد. اینهم شیوه استدلالی بوده است تا بدون قبول خطرات ناشی از «اراده دیموکراتیک» انتخابی، به امید دستیابی مستقیم و سریعتر حلقات محدود

متعهد بقدرت معنی داشته بوده میتواند، که با «دیموکراسی» همگون نمیشد. «دیموکراسی» که در جوامع غربی، نتایجی داشته است، خود گاه گاه با خستگی ها و نا راضی ها و مخالفت هاهم روبرو میگرددیده است. ولی وقتی در یک مرحله مردم در انتخاب خود، راضی نباشند و وکلای آنها شایستگی خود را نشان ندهند، به دوره بعدی فرصت مساعد در اختیار دارند تا در فکر اصلاح آن گردند. آنچه در رشد و تقویت این نوع از حکومت یاری میرساند، وجود سیستم اقتصادی و حقوقی با ثبات است. در جوامع با اقتصاد ضعیف، نبود سیستم حقوقی و قضائی مستقل، بروز نظامهای دیکتاتوری و ماجرا جوی را ممکن می سازند.

این حالات نا بسامان جامعه ما در آن سالها، یعنی در سالهای خشک سالی، در امر جست و جوی راه حل و جلوگیری و یا اقلأ تخفیف از تلفات جانی، که باید تدارک دیده میشد، ولی برخلاف موانع در راه آن بوجود می آمد، خیلی ضرر آور بوده است. در قسمت سوم تذکار یافت که حلقاتی از متخصصین خارجی، بنابر شناخت از سیستم و سطح انکشاف جامعه افغانستان که بعضی ها در نقش مشاور و یا پیشبرنده «پروژه های انکشافی»، در کشور ما مشغول وظایف خویش بوده اند، با در نظر داشت حالت طبیعی آن، انتظار نداشته اند، که افغانها، در برابر این فاجعه طبیعی، بی داغ بمانند. زیرا چنین توان سازماندهی مقابله با آنرا در سیستم اداری وقت مشاهده نمیتوانسته اند. با «قهر» طبیعت، یعنی «خشک سالی» چندین ساله، مسایل عدیده یکی شده، در زیر فشار و بی نظمی های «فساد مزمن اداری»، وضع را به چنان خرابی کشانید، که ممکن ازین فاجعه طبیعی هم، بحیث عمل ضد رژیم یا یک جرقه سیاسی استقاده شده باشد. ما بعداً شاهد وقایع و بروز حوادث بحرانی شده ایم.

بیاد داریم که در همان سالها، حرکات ضد رژیم در بین محصلان و جوانان در خارج کشور نیز، خاصناً در اروپا کسب شدت نموده بود. در یکی از بخش ها، جنبش جوانان و محصلان را در سال های نیمه دوم سالهای شصت قرن بیست، خاصناً ۱۹۶۸ نیز بیاد داریم. چنین حرکات و جنبش ها، چهار سال پس اعلان قانون اساسی افغانستان و اعلان «دیموکراسی» در کشور ما افغانستان، بخصوص در کابل اوج بی سابقه داشته است. برخورد اعتراضی جوانان و محصلان در جریان سفر شاه ایران به آلمان، همچنان حادثه سقوط حکومت «دوپچیک» در پراگ که «تانک های روسی» داخل شهر گردیده بود، نمونه هایی از وقایعی اند که در تحریک جنبش جوانان و محصلان عاری از نقش و اثر نبوده اند. حال به گزارشات، مجله مصور آلمانی، بنام «شترن»، شماره ۱۳، ۱۹۷۲ نظر می اندازیم: در عنوان درشت عکس می خوانیم:



Ein König läßt sein Volk verhungern

Hunderttausende starben im zentralasiatischen Königreich Afghanistan während der letzten Monate den Hungertod. Bis zum Frühjahr wird das Sterben weitergehen. König Zahir Shah tut nichts, um das Drama in den Bergen zu verhindern. Er verläßt sich auf korrupte Beamte und unfähige Minister. Sie haben sein Land zum rückständigsten Staat Asiens gemacht.



Fleisch oder auch nur Brot haben die Kinder aus dem Tal von Kabul schon seit drei Jahren nicht mehr gegessen. Sie ernähren sich fast ausschließlich von Gras und Beeren.

« یک پادشاه مردم خود را به گرسنگی سپرده است!»، « صد ها هزار در پادشاهی افغانستان در آسیای میانه، در ماه های اخیر از اثر گرسنگی جان داده اند. تا فصل بهار این مرگ و میر ادامه خواهد یافت. پادشاه ظاهر شاه هیچ کاری انجام نمی دهد، تا به این درامه در مناطق کوهستانی خاتمه داده شود. او به مأموران فاسد و وزرای نا قابل، اعتماد می کند. آنها کشور او را به عقب افتاده ترین کشور آسیا مبدل نموده اند.» در سه سطر زیر همین عکس اطفال، متن ذیل جای داده شده است: «گوشت یا نان همچنان اطفال دره بقتل از مدت سه سال به این طرف نوش جان ننموده اند. همه آنها از علف و توت خود را تغذی می نمایند.» (همانجا، ص، ۱۹). این گزارش اقلأ تعدادی از جوانان و محصلان مشغول تعلیم و تحصیل را به خطوط فکری «چپ» و «راست» حتی ممکن به سمت «ماورای چپ» و «ماورای راست» کشانیده باشد.

آمدن چنین «وکلا»، در وقفه های معین به مرکز، فقط به فساد اداری و فرهنگ «واسطه» ها، ابعاد جدیدی بخشید. وزرای «کابینه» های «دیموکراسی»، باید، برای استحکام و ثبات بخشیدن به چوکی خود، فکر حفظ روابط با وکلای محل را نیز در سر پرورانده باشند. سرخط های اخبار انتقادی وقت، مبین حقیقت تلخ آنوقت است، که «وکلای قانونگذار» وقت، به مهمانان و مراجعین وزارتخانه ها مبدل گردیده بودند، فکاهی های آنوقت، روزنامه ها بمردم توضیح میدادند، که بعضی از «وکلا» فرق میان «عمارت یک هتل» و وزارتخانه دولتی را، نمی نمودند.

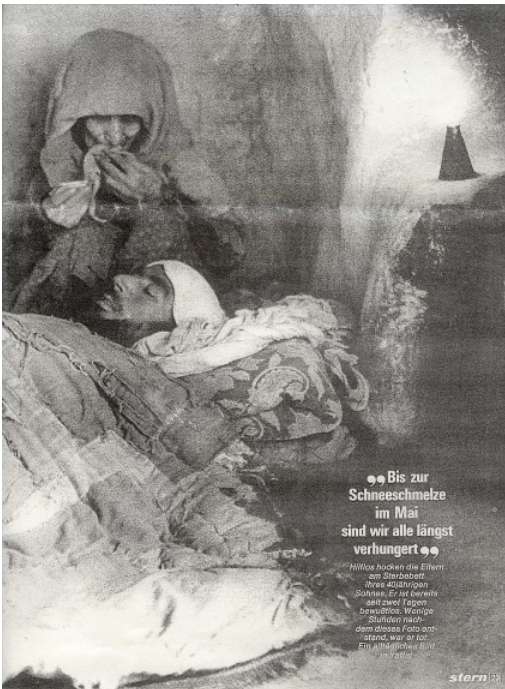
اگر در آن زمان، از ناراضی و وضع فلاکتبار مردم، افراتیون «چپ» و «راست» کار گرفته باشند، خیلی تعجب آور نخواهد بود. طوریکه در قسمت سوم، خبرنگار «شترن» (۱۹۷۲) یکسال قبل از سقوط رژیم سلطنتی، برداشت خود را از وضع سیاسی جمعبندی نموده بود و از ضعیف بودن «جنبش» های سیاسی و هم ضعیف بودن «افکار

سوسیالیستی» بطور مشخص تذکر بعمل آورده است، سقوط رژیم را نمیتوان، ناشی از «قوت» سازمانی و یا «پایه» های «مادی - اجتماعی» «جناح چپ» و یا «جناح راست» جنبش های وقت دانست.

فقط «ضعف خود سیستم»، ایجاد محافل متضاد در محافل حاکم، (اوضاع بین المللی، نظیر جنوب آسیا، خلیج، شرق میانه هم ممکن بی اثر نبوده باشد.) بخصوص حلقات عقبگرای در محافل «محلی» که نسبت به آینده موقف خود مطمئن نبوده اند، همچنان، به نسبت عدم درک لازم از اوضاع داخل و خارج کشور، نتوانستند و یا نخواستند، در فکر حفظ رژیم «سلطنتی» باشند، چه جایی که درد سر درک مفاهیم «دیموکراسی» را بر خود روادار شوند. درین مرحله تغییر در «روبنای قدرت» فقط شخصیت و نفوذ سردار محمد داوود خان شهید نقش تعیین کننده داشته است. از همه جالبتر میتواند این باشد، که سردار محمد داوود خان، با روحیه ملی، از ماهیت اهداف سیاسی جناح «مذهبی راست» آگاه بوده، آنچه در مصر جمال عبدالناصر بعنوان نمونه، بوقوع پیوسته بود، حتماً برایش معلوم بوده است، در سقوط رژیم سلطنتی و کسب قدرت و اعلان «جمهوری»، از افسرانی هم کار گرفت که بعداً، بنام جناح «چپ»، واضحاً مربوط جناح «پرچم»، یعنی شاخه ای از «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» نیز شناخته شدند.

یکسال قبل از سقوط رژیم سلطنتی، «شترن» در همین شماره همچنان می نویسد که «رئیس پولیس گندم هایی را که از خارج می آمد، در بازار سیاه به محتکرین تسلیم میداده است» قرار گزارش همین منبع مدعی گردیده: «آمرین خود را به پول رشوه سهیم نمی ساخته است». (همانجا)

این هم قدرت دستگاه های «فاسد» اداری بغرنج را نشان میدهد، که بر «پادشاه» و «رعیت» آن، چه روزهای غم نبوده است، که آورده بودند. حتی عضو فامیل و نزدیکترین قدرتمند وقت را «به مبارزه طبقاتی» طلبیده است.



در خط درشت، عکس سمت چپ می خوانیم: «تا آب شدن برف همه ما از گرسنگی می میریم» در پائین تر از آن می خوانیم: «والدین در پهلوی بستر مرگ، پسر چهل ساله خود ها، ناتوان نشسته کشیک می زنند.» عکس صفحه قبل پدر را نشان میدهد، درینجا، حقیقتی را میتوان درک نمود که میگویند، تصویر بیشتر سخن می گوید. در ارتباط با این عکس، در قسمت سوم تذکر داده بودم. پدر همین جوان چهل ساله، در قسمت سوم نشان داده شد. او هم مانند مادر همین مریض در جوار بستر، غرق غم و اندوه و ناتوانی بوده است. جوان در بستر که بر اساس نوشته زیرین سمت راست عکس، از دو روز بدینسو، الی اخذ عکس در حالت «بیهوشی» یا «کوما» قرار داشته است، چند ساعت بعد از اخذ این عکس جان داده است. روحش با همه شهدا و مرده های نا بهنگام اینوطن شاد باد.

«پولیس به امر پادشاه، وکلای مردم را به مجلس حاضر نموده است». در جایی هم میخوانیم: «از آنجائیکه هیچگاه نفوس شماری صورت نگرفته است، پادشاه حتی نمیداند که بر ۹ میلیون و یا بر ۱۷ میلیون انسان حکمروائی میکند.» همین حالت تا اکنون در کشور، حکمفرماست. فقط تخمین های عجیبی در جریان است، گاهی پائین گاهی بالا تخمین می شود. حکایات از فساد اداری و تخلف مقامات در جهت استفاده سوء از مقام، بخاطر ثروت اندوزی که حتی «غله» و مواد خوراکی را بجای آنکه به نیازمندان گرسنه، تحت خطر مرگ توزیع می نمودند، برخلاف راه نخبین «محتکرین» و صاحبان قدرت را در پیش می گرفت.

در جایی از همین گزارش مفصل «شترن» میخوانیم: در یک گدام ذخیره غله که بکمک آلمان فدرال در ولایت مرکزی غور اعمار گردیده بود، مأمور اداری گدام مذکور، بطور منظم از تمام فرستنده های غله که وارد می گردیده است، نیم آنرا به زیر خانه یا زیر زمینی خانه شخصی خود انتقال داده، «ذخیره» می نموده است. در یک موضوع دیگری از اقدامات ناکام ادارات دولتی، چنین حکایت می گردد: فریبکاری دیگر در برابر دهقانان، کوچی ها، فامیل های مسکون مناطق کوهستانی و دشتهای جنوب که از هر طرف، بسوی شهرها، فراری شده بودند، برای زنده ماندن به هر کاری حاضر بوده اند، بمثابة «دام مرگ» مبدل گردید و طوریکه گزارشگر می نویسد، حتی به یکنوعی از سیستم فریبکاری مبدل گردیده بود. بر طبق راپور همین

نشریه، حکومت بطور «عجولانه»، پروگرامی را در پیش گرفت، تا از طریق توزیع «تکت» (Marken)، مواد «خوراکه در مقابل کار»، سرک ها را اعمار نماید و بدینترتیب مزد روز را بپردازد.

زمانیکه این اتباع محتاج افغان، در نتیجه انجام کارهای چندین روزه، نیرو و قوت و یا انرژی ذخیره ناپذیر خود را از دست میدادند و میخواستند، تا «تکت» های توزیع شده از جانب ارگان های دولتی را، به مواد خوراکه مندرجه تعویض نمایند، اکثراً برای آنها مواد وجود نمی داشت. مسئولین قبلاً چنین استحقاقیه ها را حیفاً میل کرده بودند. این روش را «دام مرگ» تعریف نموده است.

در ماه «نوامبر» همانسال، از پروگرام «برق آسای» حکومت، که به ابتکار اضلاع متحده امریکا در پیش گرفته شده بود، مدعی گردیده بودند، تا گندم و ویتامین به مردم، قبل از حلول فصل زمستان توضیح گردد. این اقدام هم، بعلت وقوع «خطب» ها، باعث ضیاع وقت گردیده و خیلی دیر شد و به اصطلاح تکیه کلام مردم ما، مشابه با «نوش دارو بعد از مرگ سهراب» گردید.

این چند نمونه از وقوع حوادث و قابلیت کار اداری رژیم را بخاطر تقویت استدلالی که گفتم، سقوط رژیم در اثر فشار «نیروی چپ و یا راست» نه، بلکه در نتیجه ضعف درونی خود سیستم قدرت و عدم هماهنگی پایه های اجتماعی - سیاسی محتمل بوده میتواند، که باعث سقوط گردیده، ممکن دیگران نیز استفاده نموده باشند. نمونه تکیه کلام برگشت کاروان ها را خوب می دانیم.

گزارشگر «شترن» (۱۹۷۲) همچنان از جریان تبادل معلومات بین مشاورین خارجی، نوشته است، که در باره افغانستان، افغانها، خود اطلاع لازم ندارند، بهمین علت است که گرسنگی بوقوع پیوسته است. در عین زمان تذکر بعمل می آید، که یک متخصص امریکائی در بخش زراعت، در سال ۱۹۷۰، «ریچارد سوندرز»، از وقوع همچو حالت هوشدار داده بود. بر اساس ارزیابی ها، ۸۰ فیصد اقتصاد کشور تابع، محصولات زراعتی بوده است، (تا همین امروز بعضاً ازین رقم در مشاهدات خود کار می گیرند). به نسبت کمبود ۶۰۰ ۰۰۰ تن گندم، ۸۰۰۰۰ انسان در پنج ولایت کشور از گرسنگی جان داده اند. آمار انسان هائیکه، خطر مرگ از ناحیه گرسنگی آنها را تهدید می نموده است، بر اساس اظهارات «عده کثیری از سیاستمداران مخالف حکومت» ۲۰۰۰۰۰ الی ۳۰۰۰۰۰ انسان تخمین نموده بودند. سوال اینجاست، که این به اصطلاح «سیاستمداران مخالف» این ارقام را از کجا و با استفاده از کدام طریقه علمی احصائیه گیری بدست آورده بودند؟! اینست خصوصیت حرف زدن، بعضی ها، فقط باید در صف شهرت طلبان محسوب گردند.

در عین زمان دو نمونه از «کمک ها» و فعالیت های، دو کشور رقیب، یعنی «اضلاع متحده امریکا» و «شوروی» وقت را چنین بیان می دارد:

«امریکاییها به «حجم ۵۰ میلیون دالر، مساحت ۸۰۰۰۰ هکتار زمین را مساعد به آبیاری می سازند.» و شوروی ها با پروگرام هایی به حجم «۸۰۰ میلیون دالری مشغول تعلیم و تجهیز اردوی ۸۵ ۰۰۰ نفری است.» در جانی همچنان میخوانیم، «تلاش افغانستان»، برای دریافت پیوند و اتصال، به «عصر نوین» از خارج تمویل میگردد. این دولت، مجبور خواهد بود، تا در سال ۱۹۷۶ به حجم ۲۰۰ میلیون دالر، تنها ربح قرضه خارجی بپردازد.

محققین خارجی همچنان برین عقیده بوده اند که اعضای مجالس آن خیلی کم از جلسه انتصابی امیر عبدالرحمن خان تفاوت می داشته است، با وجود آنکه انتخاباتی را براه می انداخته اند. در ساختار اقتصادی - اجتماعی تغییرات مثبت کم صورت پذیرفته بود. نفوذ و قدرت منتفدین و سران اقوام و حلقات معینی از روحانیون، تقریباً بهمان حالت باقی مانده بود. آنچه در عرصه نفوذ همان حلقات منتفد، که مانع رشد و تکامل جامعه می گردیدند، فقط در دوران امیر عبدالرحمان خان، ضرباتی دیده اند، اما آن مناسبات کاملاً محو نگردید، تا جای آنرا مناسبات جدید بگیرد.

این عقبمانی ها، نه تنها مانع پیاده شدن موفقانه «دیموکراسی» گردید، بلکه متأسفانه از جانب محافل معلوم الحال، در جهت مخالف منافع ملی و منفعت جامعه، مورد استفاده سوء، نیز قرار گرفت. این محافل با چند شعار عوام فریبانه، که مواد زیاد قابل انتقاد را از «کمبودی ها» و نا رسانی های سیستم سلطنتی افغانستان، در برابر مردم بیان می داشتند، در حقیقت نه همین انتقاد کنندگان خود و نه سیستم در مجموع، به حل سریع مسایل، از خود راه روشن را می دانستند. اگر هم تا حدی می دانستند، در عمل پیاده نمیشد. کلمات «انقلاب» و شرایط «انقلابی» را از منابع بیگانه و اجتماعات کاملاً متفاوت از ماهیت جامعه افغانی، به ذهن سپرده، تشنه «قدرت» شدند. جواب اینکه آیا این همه کاندیدان قدرت، درک درست داشته بوده باشند، که کار حکومت را چگونه بهتر پیش خواهند برد، به بعد موکول می گردید. در عین زمان دقیقاً در نظر گرفته نمیشد که نخست در آنزمان چه امکانات در اختیار

رهبری دولت شاهی، یعنی مقام سلطنت، حکومت، و سایر ادارات و مؤسسات، قرار داشته بوده باشد، حتی تا امروز بمثابه موضوع تاریخی قابل بررسی باقی مانده است.

حلقات مخالف، مدعی کسب قدرت در تبلیغات خویش از کمبودی ها و عقیمانی ها صحبت می نموده اند، ولی خود حتماً نحوه حکومت بهتر را نمی دانستند و یا در مورد آن سخن نمی گفتند. جامعه را در حالت سر در گمی و آینده نا چاری و یا نا ممکن قرار میداده اند، تا بتوانند فقط راه بر اندازی را بمثابه راه «درست» در پیش گیرند و طرفدارانی جذب نمایند.

آنچه در طی سالها، محققین و نویسندگان، کمتر روی آن بحث نموده، بعضاً ممکن حتی، متوجه نشده باشند، که در مرحله اول، سقوط سلطنت و اعلان «جمهوریت» در ادبیات خارجی، مشابه به قیام در «قصرها» تعریف شده می تواند. در سیستم یکنوع «تحریک داخلی» نقش داشته است. براندازی سلطنت در کشور، از طریق کودتا، که از جانب بعضی ها «کودتای سفید»، یا «انقلاب» نام داده شد، در حقیقت اولین آزمایش، در کشور ما، در راه تطبیق و امکان استفاده از چنین طریقت، در رسیدن بقدرت، محسوب شده می تواند. در حقیقت «انقلاب» نه، بلکه خیلی ها با ترکین از داخل میماند. اینکه «چپ» و یا «راست» به آن موفق شده می توانست، کدام فرقی دیده نمیشد. هر دو باید در مسابقه داخل بوده باشند. این قطب بندی، بعد از سال ۱۹۶۴ تازه وارد میدان گردید، که رقابت های دو سیستم قدرتمند متضاد در عرصه بین المللی هم، ممکن با دست و پای بسته، بسوی حوادث در نقش مشاهده نبوده باشند.

در چنین شرایط منتفدین محلی و عمدتاً، حلقات فاسد در اداره دولت، حمایت از سلطنت و پیشبرد «دیموکراسی» را در ذهن نداشته اند. آنچه سیستم ممکن نزد خود، پایه های اجتماعی - اقتصادی می سنجیده است، برای استقرار سیستم قرار نگرفت. جامعه بدون آنکه متناسب با حجم «مصرف»، تولید داشته باشد و یا اصلاً واقف شود، که صنعت و تولید ماشینی و فابریکه، چیست، راه را برای «مصرف» اموال مصرفی خارجی باز نمود، قشر معینی از «ملاکین» و محافل غرق در فساد اداری، که توان خرید را از راه های نامشروع داشته اند، به جامعه کوچک مصرفی تشکل کسب نمود، که در مشابهنه، با جامعه صنعتی غرب شناخته می شد.

حقایق بیشمار نشان میدهد، که در سیستم علاوه از کسانیکه، چه مخفی و چه نیمه علنی، در فکر براندازی رژیم بوده اند، در همه حلقات دور رژیم هم، بطور کلی، وحدت نظر و عمل در حمایت از طرح «پادشاه» وجود نداشته است. در سقوط رژیم حلقات فاسد در درون اداره و منتفدین محلی، و بخشی از «روحانیون» عقبگرا، بدون سهم نبوده اند.

بخاطر رسیدن، بقدرت حلقات مرموز، که در مسابقه سر پوشیده مشغول بوده اند، از حالت عینی، به جهت منفی استفاده نمودند. این امر در فضای عدم وفادری محافل حاکم وقت، بمقام سلطنت و اندیشه ایشان، در پیاده ساختن «دیموکراسی»، که در عین زمان محروم از داشتن «پایه های لازم اقتصادی واجتماعی» بوده است، متأسفانه ممکن گردید.

ناگفته نماند که در کشور کوهستانی افغانستان، که با تناسب نفوس آنوقت قلمرو وسیع در اختیار داشته است، بر اساس گزارشات متخصصان خارجی، فقط ۱۵ فیصد، مساحت این سر زمین، برای زراعت، با همان وسایل ساده و قدیمی قابل استفاده بوده است. قسمت اعظمی زمین های حاصل خیز در ملکیت «ملاکان منتفد محلی» بوده است، که در عین زمان در داخل ساختار های قبیلوی، صاحب قدرت بوده اند و در برابر هر نوع حرکت، مترقی و نو که احتمالاً در مطابقت با حفظ منافع خود نمی دیده اند، راه های بی شمار ایجاد موانع را قادر بوده اند. با رسیدن به مرحله عادی انکشاف، باید نورمال به پیش برده میشد. لیکن برخلاف زندگی شهری بعنوان مثال تا حدی از یکطرف غیر نورمال، خود بخودی توسعه می یافت که بیشتر تابع شرایط جبر طبیعت نیز بوده است.

از جانب دیگر سیستم «فیودالی» ایکه در افغانستان، بعضی از «روشنفکران» در صحبت ها و تبلیغات خود بکار می برده اند، آن ساختار، ماهیت و نقشی را در نظام نداشته است، که بعنوان مثال در اروپا، در کار بوده است. پروسه دیموکراسی را اگر در مقایسه با اروپای قرن نوزدهم مقایسه نمایم، انسان نو شهری و مراکز تولیدی و طوریکه در فوق ذکر شد، «انفراسترکچر» و منجمله، تعلیم کتلوی عامه باید، در سطحی وجود می داشت، که با ایجاد مناسبات نوین اقتصادی - اجتماعی، جوایگوی نیازمندی های جامعه میبود، سیستم «ملاکی بزرگ» و قدرت «منتفدین محلی» را در قدم اول ریشه کن می توانست.

برخلاف سلاح «دیموکراسی» در دست منتفدین و ملاکین دارای خصوصیت های چندین جانبه افتاد، که در هر نوع شرایط میتوانست تغییر جلد و تغییر کلمات را هم از خود نشان دهند. آیا انتظار «درست» بوده می توانست که از آن محافل، تقاضای نا بودی خود بخودی خود ملاکین منتفد صورت میگرفت، تا مسیر سهیم شدن، کتله های شهر نشین نو، حتی ضعیف، در فعالیت های اجتماعی، اداری و سیاسی توسعه می یافت. جای شک نیست، که نمونه هایی از چنین پروسه دیده میشده است، ولی نیروی کافی در تخفیف فشار ها بر جامعه نداشته اند. جامعه به گذار کیفی نیازمند بوده است، باید بطور قانونمند، در تحت کنترل خود انسان های آگاه نوین، صورت میگرفت. در صورتیکه چنین حالت وجود میداشت، حتماً میدان به منتفدین محلی و حلقات عقب گرا، نمی ماند.

پایان قسمت چهارم

ادامه دارد.

د پانو شمیره: له ۵ تر 5

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادښت: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی